

تقدیم به جیران، مرهم زخم های بی کسی ام

# ترانه بی کسی

پس سهم من غریبه

از توی خسته

چیه ؟

ز مزمه ها خسته شدن

کفتر های سفید عشق

پر بسته شدن

فانوسا نغت ندارن

خاطره ها حرفی

واسه گفتن ندارن

پس

من میرم

قفل تن رو

میشکونم

خوابمو تو ذهن شب

شعرمو تو دشت سکوت

گم میکنم

تو فصل غزلخونت

که رسید

قلب تنهایی ات

که طپید

بیا دنبالم بگرد

با یه بغل عاشقانه و

یه شهر فانوس و

یه قرن بی کسی

اون وقت

پرنده ها

باز دوباره

عاشق می شن

عشق میبازن

تخم رسوایی شونو

میذارن .

تو لونه دلواپسی ات

من میرم

آب پاش مسی میارم،

آب می پاشم ،

دشت رو

آب و جا رو میکنم

واسه لحظه های

بی کسی ات ...

تو خودت گفتی !

خودت گفتی !

میخوای

ساعت مادر بزرگ

رو وایسونی

یه گوشه از آسمون رو

قاب کنی

بچسبونی به دیوار تنهاییت

یه دو جین ستاره بچینی

بریزی تو حوض نقاشی

بری دنبال گنجشکک اشلی مشی

تو خودت گفتی !

تو خودت گفتی !

میخوای

صنوبر ها اشتی کنن

خاطره ها نشکنن

سلام ورد همه مون باشه

خداحافظ قصه دور دور مون باشه ...

پس من میرم

خوابمو تو ذهن شب ...

شعرمو

تو دشت سکوت

گم میکنم .

تو فصل غزلخونت

که رسید

ثانیه های تنهاییت

که طپید  
بیا دنبال بگرد  
با یه بغل عاشقانه و  
یه قرن فانوس و  
یه شهر بی کسی ....

دسامبر ۲۰۰۱

ونکوور